

یک پیلون جرینگی

یا اوراق کردن، لمیونل پیتکین

ناتیل است

مترجم: رضا علیزاده

سرشناسه	وست، ناتانیل، ۱۹۰۲-۱۹۴۰ م.
عنوان و نام پدیدآور	West, Nathanael
مشخصات نشر	یک میلیون جرینگی، یا، اوراق کردن لمیوئل پیتکن
مشخصات ظاهری	تهران: روزنه، ۱۳۹۴.
شابک	۲۰۶ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی	۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۵۳۷-۲
یادداشت	فیپای مختصر
یادداشت	این مدرک در آدرس http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.
شناسه افزوده	عنوان اصلی: . tow novels, 2006
شماره کتابشناسی ملی	A cool million ; The dream life of Balso Snell
	علیزاده، رضا، ۱۳۴۳ - مترجم
	۳۷۶۲۵۷۲



یک میلیون جرینگی یا اوری کردن لمیوئل پیتکن ناتانیل وست

مترجم: رضا علیزاده

طرح جلد: فرهاد عزیزاده

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۳۵۰۰ تومان

چاپ: غزال صحافی: نبوت

آدرس: خیابان مطهری، خیابان میرزای شیرازی جنوبی، پلاک ۲۰۲، طبقه ۳

تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱-۸۸۸۵۳۷۳۰ ☎ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

سایت: www.rowzanehnashr.com 🖨

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۵۳۷-۲ ISBN: 978-964-334-537-2

ترجمه این کتاب را تقدیم می‌کنم به:

به قهرمانان دوران ما

برج‌سازان

رویا فروشان

متخصصان پیشبرد فروش

و

«آقای مهندس» ساسان واحدی آملی،

که بی‌تردید اخلافتش از دیدن نام او در صفحه اول این کتاب - که به یاری خدا
سال‌های سال در قفسه‌ها خواهد ماند - ثروتی که از او ارث برده‌اند و به
نوشتن نامش جلوی نام خرد انداخته خواهند کرد.

روایان آمریکایی

ناتانیل وست (۱۹۰۱-۱۹۴۰) در یک خانواده نسبتاً مرفه نیویورکی به دنیا آمد. اگرچه گزینش یکی دو دانشگاه افتاد، تحصیلات آکادمیک چندانی نکرد. با این همه مطالعات وست بسیار گسترده بود. به جای توجه به ادبیات رئالیستی معاصران آمریکایی خودش، بیشتر سورئالیست‌های فرانسوی و شاعران انگلیسی و ایرلندی دهه ۱۸۹۰، مخصوصاً اسکار وایلد را سلیقه‌ای خود ساخته بود. علایق او بر سبک‌های ادبی و مضامین غیرمعمول متمرکز شده بود. پس از ترک دومین دانشگاه چند ماهی به پاریس رفت خانه‌ای که تا این هنگام از او حمایت مالی کرده بود، در اواخر دهه ۱۹۱۰ گرفتار مشکلات مالی شد. وست به خانه برگشت و به‌طور نامنظم در حرفه پدرش مشغول شد و سرانجام کاری دائمی به‌عنوان مدیر شیفت شب در یکی از هتل‌های منهتن پیدا کرد. هتل در صحنه پردازی رمان‌های او نقش برجسته‌ای دارد و نیز اگرچه هم

و غمش از زمان دانشگاه نوشتن بود، این شغل ساکت و آرام شبانه به او اجازه داد تا رمانش «میس لونلی هارتز» («دلشکسته» در ترجمه مرحوم عبدالله توکل) را در سال ۱۹۳۳ کامل و منتشر کند. وست در همین حول و حوش در حلقه گروهی از نویسندگان از جمله ویلیام کارلوس ویلیام و دشیل همت رفت و آمد می کرد که در نیویورک و اطراف آن مشغول کار بودند. سال ۱۹۳۳ مزرعه ای در پنسیلوانیا را رقی خرید اما چون قراردادی با کلمبیا پیکچرز برای نوشتن ساریا بسته بود به هالیوود رفت. در سال ۱۹۳۴ سومین رمانش، یعنی «ک مابون جیرنگی» را منتشر کرد. ولی تا این زمان هیچ یک از رمانها خوب فروش نکرده بود، بنابراین در اواسط دهه ۱۹۳۰ با شرکت والی دست به گریبان و برای امرار معاش متکی به نوشتن ستاریو و هالیوود بود. در این هنگام بود که چهارمین رمانش «روز ملخ» را با الهام از هنرپیشه ها و سیاهی لشگرها و دست اندرکاران ساخت فیلم ده ساکن هتل های بلوار هالیوود بودند نوشت.

شهرت وست پس از مرگ او، مخصوصاً پس از انتشار مجموعه رمان هایش در سال ۱۹۵۷ رو به گسترش گذاشت و فیلم از روز ملخ» در سال ۱۹۷۵ ساخته شد. به رغم گرایش های سوسپانسی خود وست، رمان های او هیچ قرابتی با رمان های نویسندگان اکتیویست معاصر مانند جان استین بک و جان دوس پاسوس ندارند. سبک نوشتاری وست محلی برای تصویر کردن آرمان های سیاسی قاطع باقی نمی گذارد. در نظر وست به رویای آمریکایی چه از نظر

معنوی و چه از نظر مادی خیانت شده بود. او در نوشته‌هایش پنبه هر چه آرمان سیاسی و ایمان و رستگاری هنری و عشق رماتیک را زده است. ایده رویای آمریکایی تباه‌شده، تحت اصطلاح «بیماری وست» که دبلیو. اچ. اودن شاعر آن را ساخت و سر زبان‌ها انداخت به فقر در هر دو معنای معنوی و اقتصادی اشاره داشت و سال‌ها پس از مرگ او همچنان رایج است.

در نامه از دوست فرهیخته‌ام آقای دکتر عباس پژمان که به خراش سرجم زحمت خواندن اثر را پیش از چاپ پذیرفت و با پیشنهادها و سوامز و نوشتن مقدمه به غنای کتاب افزود، بی‌نهایت متشکرم.

ر.ع.

نقش زده‌ها در رمان

رمان، به عنوان ژانر از سایر مای ادبی، از یک طرف ادعای هنر بودن دارد و از طرف دیگر معمولاً خیلی راحت می‌تواند به چیزی مثل غیبت یا وراجی تبدیل شود. اما اقل خود را به این‌ها آلوده کند. وراجی یعنی پر حرفی کردن و گفتن چیزهایی که هیچ ضرورتی به گفتنش نیست، و غیبت هم حرف‌هایی است درباره‌ی دیگران که پشت سر آنها زده می‌شود، چراکه معمولاً انگیزه‌ی خوبی ندارد، مثلاً از روی حسادت است، یا از احساس حقارتی است که بیست دهنده نمی‌تواند آن را کنترل کند. اما مهم‌ترین خاصیت آنها معمولاً متشنج بودنشان است. حرف‌های بسیاری از انسان‌ها در صحبت‌هایشان با یکدیگر عمدتاً از همین نوع است، و حرف‌هایی هم که در بیشتر رمان‌ها هست معمولاً از جنس این نوع حرف‌هاست. این هم که رمان خوانندگان بیشتری از دیگر ژانرهای ادبی دارد احتمالاً بیشتر به خاطر همین است. یعنی به خاطر غیبت‌ها یا حرف‌های

غیبت‌گونه‌ای که در رمان هست اما معمولاً در ژانرهای دیگر نیست، یا لاقفل در آن حد نیست که در رمان هست. در هر حال، بسیاری از کسانی که رمان می‌خوانند کم یا بیش این احساس را هم دارند که انگار چنین حرف‌هایی را از زبان راوی یا شخصیت‌ها می‌شنوند. حرف‌هایی که انگار حرف‌های خود آنها یا حرف‌های دل آنهاست.

البته نه‌ای در رمان‌ها چیزی هم هست که باعث یک نوع استعجال و آشوب و آنها را دست کم تا حدی به هنر تبدیل می‌کند. حتی احساس می‌شود غیبت‌های آنها هم لاقفل تا حدی می‌تواند مشمول این استعجال و آشوب و ارتقا پیدا کند. یا همین طور بعضی از اطناب‌ها و وراجی‌ها و آن‌ها هر چند که بسیاری از رمان‌ها فقط در حد همان غیبت و وراجی باقی می‌مانند. اما نکته مهمی هم در این مورد هست. در رمان شاید هیچ وقت ممکن نباشد که بتوانی به طور کامل از غیبت پرهیز کنی. چون رمان ثابت است که اصلاً تا حد زیادی از غیبت ساخته می‌شود. یعنی از حرف‌هایی که مردم در گفت‌وگو با یکدیگر می‌زنند و از نوع غیبت است. برای همین خیلی سخت است که بتوانی در این ژانر به طور کامل از غیبت پرهیز کنی. اما از وراجی و اطناب چرا. از اطناب و وراجی حتی در رمان هم می‌شود پرهیز کرد. حالا دیگر کم نیست رمان‌هایی که تقریباً هیچ اطنابی در آنها نیست، و هیچ توضیح یا توصیفی را هیچ وقت آن قدر طولانی نکرده‌اند که از قاعده هنر خارج شده باشد. در آمریکا در دورانی که چند دهه بعد از جنگ جهانی اول را شامل می‌شد

نویسندگان آن کشور خیلی به این مسئله اهمیت می دادند. هر چند این قاعده به هیچ وجه محدود به آمریکا و آن دوران نبوده است. در تمام تاریخ رمان و در تمام کشورها نویسندگانی بوده اند که آن را مد نظر داشته اند. یکی از آنها هم که سخت به این قاعده پایبندی نشان داده است ناتانیل وست است. او از نویسندگان با استعداد امریکا در دهه ۱۹۳۰ بود، و اتفاقاً، مثل بعضی دیگر از نویسندگان با استعداد آن کشور در آن دوران، او هم در جوانی مرد. برای همین فقط وقت کرد چهار رمان کوتاه بنویسد.

حتماً بعضی از مارهای او را داستان بلند یا همان داستان کوتاه بلند خواهند گفت. چرا که حجم هیچ کدام به هشتاد هزار کلمه نمی رسد. حتی به پنجاه و پنج هزار هم نمی رسد. آخر عاشقان عدد و حجم در مورد رمان بودن یا نبودن در زمانی دست کم دو نوع نظر داده اند. بعضی ها گفته اند رمان باید دست کم پنجاه و پنج هزار کلمه در خود داشته باشد تا رمان بشود. اما بعضی ها این را هم کافی ندانسته اند و حد نصاب را هشتاد هزار دانسته اند. اما همانا اصل هم معلوم نکرده اند این دو عدد هر کدام بر چه اساس انتخاب شده است. مثلاً چرا پنجاه و شش هزار انتخاب نشده است و پنجاه و پنج هزار انتخاب شده. یا همین طور چرا هشتاد هزار انتخاب شده است و هشتاد و چهار هزار یا نود هزار انتخاب نشده. این را هم باز هیچ کس توضیح نداده است که مثلاً داستان بلندی که در پنجاه و چهار هزار کلمه نوشته شده، اگر هزار کلمه دیگر به آن اضافه شود تبدیل به رمان می شود؟ یا اگر جنگ و صلح تولستوی را با تمام

شخصیت‌ها و اتفاقات آن طوری تلخیص کنیم که تعداد کلماتش اندکی کم‌تر از هشتاد هزار بشود، آیا این رمان به داستان بلند، یا همان داستان کوتاه بلند، تبدیل می‌شود؟

در هر حال، ناتانیل وست تا زمانی که زنده بود تقریباً هیچ شهرتی نتوانست کسب کند. یکی از علت‌های آن باید همین کوتاه یا کم حجم بودن رمان‌هایش بوده باشد. وگرنه واقعاً علت دیگری نمی‌توانسته داشته باشد. اما ناگهان یک تصادف در زندگی‌اش اتفاق افتاد که باعث شد او بلافاصله به شهرت برسد. یعنی درستش این است که دو تصادف بود نه یکی. او در آخرین لحظه از زندگی خود با ماشینش تصادف کرد و همراه زنش که او هم داخل آن ماشین بود از دنیا رفت. اما از شانس خوب وست، یعنی وست مرده، زنش خواهری نداشت که به ژورنالیست داشت به نام روت مکنی که کتابی درباره‌ی خواهر خود یعنی همسر وست نوشته بود. هرچند این کتاب هم که دو سال پیش از مرگ خواهر به چاپ رسیده بود مثل کتاب‌های شوهرخواهر خوانند. چندان‌ی پیدا نکرده بود. اما بعد از مرگ خواهر ناگهان خوانندگان به طرف این کتاب هجوم آوردند و حسابی پرفروش کردند. علاوه بر آن، یک بار هم به صورت اقتباسی نمایشی بر صحنه رفت، دو بار از تئاتر فیلم و یک بار سریالی تلویزیونی ساختند. اما این طور نبود که خیر زن فقط به خواهر زن برسد و خیر خواهر زن فقط به زن، بلکه رفته رفته معلوم شد قسمت عمده‌ی خیر هر دوشان به شوهر یا شوهرخواهر می‌رسد. چون مردم که در این بین فهمیده بودند

او هم نویسنده بوده است، و گاهی بعد از خواندن کتاب خواهرزن کتاب‌های او را هم می‌خواندند، کم کم زن و خواهرزن رفتند کنار و فقط او برایشان ماند.

تصادف بعدی هم در فرانسه اتفاق افتاد و قضیه‌اش از این قرار بود که وقتی رمان «میس لونلی هارتز» وست در پاریس منتشر شد، صادقاً ژان پل سارتر آن را خواند. سارتر ظاهراً نبوغی در آن رمان دید که ضمیمه گرفت صاحب آن را بشناسد و برای این منظور از ناشر فرانسوی کتاب کمک خواست. اما ناشر فرانسوی فقط ناشر آمریکایی آن را می‌شناخت، و نویسنده‌اش را نمی‌شناخت. این بود که سارتر انگار با ناشر آمریکایی خبر وست را از ناشر آمریکایی‌اش پرسید. اما ناشر گفت: من مدتی است هیچ خبری از او ندارم. ظاهراً گفت حق‌التألیف کتاب‌هایش را هم هر وقت موعدشان فرا می‌رسد به حسابش می‌ریزم. آن وقت سارتر آدرس وست را از ناشر گرفت، که آدرس هتل بود که او مدیر آن بوده، و آنجا به بعضی از نویسندگان آمریکا مثل ارسنین کالدوا، و دِشیل هیت و جیمز تی فارل اتاق‌هایی با تخفیف بالا اجاره می‌داد. است تا کمکی به آنها کرده باشد. با مراجعه به آن هتل بود که سارتر فهمید چند ماهی است نویسنده میس لونلی هارتز دیگر در دنیا نیست، و ناشرش این خبر را نشنیده است.

در نیمه اول قرن بیستم، معمولاً فرانسوی‌ها بودند که نویسندگان مستعد آمریکایی را برای آنها کشف می‌کردند. وست هم یکی از همان‌ها بود، و سارتر او را به آمریکایی‌ها شناساند. هرچند سهم آن

تصادف اول و کتاب خواهر زن را هم واقعاً نمی‌توان در این میان نادیده گرفت.

طنز در رمان‌های ناتانیل وست هم مثل زندگی و مرگ و زندگی بعد از مرگش، جایگاه مخصوصی دارد، و در هر کدام آنها خود را به صورت خاصی در می‌آورد. اما طنزآمیزترین آنها رمان «یک میلیون جیرینگی» است که طنزش صورت کاملاً عریانی به خود می‌گیرد، خوشبختانه در ترجمهٔ عالی دوستم رضا علیزاده هم مثل اصل بر، بار نواندنی شده است.

عباس پژمان